

## تأثیر ساختار سیاستگذاری فرهنگی بر بحران هویت

ابراهیم غلامپور آهنگر\*

### چکیده

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که ساختار سیاستگذاری فرهنگی چه تأثیری بر بحران هویت جوانان دارد. بر این اساس، ساختار سیاستگذاری فرهنگی به دو دسته تقسیم می‌شود: ساختار ذهنی و ساختار عینی.

ساختار ذهنی که دربردارنده طرز تلقیها و جهان‌بینیهای موجود در ذهن سیاستگذاران است، برای رسیدن به عرصه ظهور و عینیت، نیازمند ابزارهایی است که این ابزارها با ساختارهای عینی تأمین و از بین ساختارهای عینی به صورت سیاستهای مختلف به جامعه تزریق می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن هویت‌یابی جوانان در طی فرایند جامعه‌پذیری و آموزش اجتماعی انجام می‌پذیرد. ساختار عینی سیاستگذاران فرهنگی که با توجه به مقتضیات حکومتی و اجتماعی دچار چندگانگی در سه بعد ایرانی، اسلامی و مدرن و بعد چهارم جهانی شدن، است، نتیجه آن، ایجاد ساختارهای عینی متعدد و اتخاذ سیاستهای گوناگون است و جامعه هویت‌ساز، در برابر تعاریف چندگانه قرار می‌گیرد. در نتیجه، جوانی که در پی هویت‌یابی خویش است، با هویتی متزلزل روبه‌رو است.

### واژگان کلیدی

سیاستگذاری فرهنگی، بحران هویت، چندگانگی، ساختار عینی و ذهنی، جوان.

### مقدمه

بزرگان دین و اندیشه شناخت و آگاهی از نفس را از امور مهم هر انسانی برشمرده‌اند، زیرا آگاهی فرد از خود تا آنجا مهم است که گفته می‌شود آگاهی و شناخت خدا از آن شروع می‌شود. از جنبه‌ای دیگر، در دنیا برای کسانی که حاکم بر مردم هستند، بسیار مهم است که شناخت از خود را به گونه‌ای به مردم ارائه دهند که با خواسته‌های آنها فاصله کمتری داشته باشد، به نحوی که آگاهی‌های بیان‌شده آنها به مردم، زمینه‌ای برای تعظیم و تکریم و تسلیم فراهم آورد تا درخواستهای آینده حاکمان برآورده شود. اگرچه باید گفت که حاکمان جدای از مردم نیستند و بدون آنها معنا نخواهند داشت؛ اما به استنباط نویسنده، سیاست عرصه‌ای است که خواسته‌های مردم علیه خود آنها به کار گرفته می‌شود و آنها را قربانی خواسته‌های حاکمان می‌کند. در این بین، جوانان اصلی‌ترین گروه اجتماعی هستند که به صورت مستقیم در برابر هویت‌یابی قرار دارند، چراکه روان‌شناسان این سن را سن دستیابی به هویت می‌شمرند.

### هویت

ساده‌ترین تعریف هویت این است که هویت، تعریفی است که فرد از خود و وجود خود ارائه می‌دهد و به کمک آن، به پرسشهایی از قبیل چیستم و چه می‌خواهم، پاسخ می‌دهد و از طریق آن به ابعاد شخصیت خود یکپارچگی و انسجام می‌بخشد و در زمان و مکان از نظر روانی و رفتاری موضع‌یابی و جهت‌یابی می‌کند. «بدین مفهوم هویت را باید پدیده‌ای چندلایه دانست که عوامل و جهت‌یابی بیوگرافیک و «حتی» تاریخی را نیز دربرمی‌گیرد و دارای عوامل چندلایه، پویایی و زمینه‌سازی فطری و اکتسابی و عوامل تحقق‌بخش است» (حیدری بیگوند، ۱۳۸۰: ۱۰۰). بنابراین، شناسایی عوامل ایجاد و لایه‌های هویت امری اساسی است.

آنتونی گیدنز عامل‌پیدایی و خیزش هویت را از درون جامعه جست‌وجو می‌کند و میان خود و هویت شخصی تمایز قائل شده و «هویت شخصی» را خلاف «خود»، پدیده‌ای عام می‌داند که مستلزم آگاهی بازتابی است. به نظر وی، هویت در واقع همان چیزی است که فرد، چنان‌که در اصطلاح خودآگاهی آمده است، به آن آگاهی دارد. به عبارت دیگر، هویت شخصی

چیزی نیست که در نتیجه تداوم کنشهای فرد به وی تفویض شده باشد، بلکه چیزی است که فرد آن را به طور مداوم و روزمره ایجاد کرده و در فعالیتهای بازتابی خویش مورد حفاظت و پشتیبانی قرار می‌دهد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۱).

پس فرد آگاهیهای لازم برای رسیدن به خودآگاهی را از طریق جامعه که به صورت روزمره با آن ارتباط دارد، دریافت می‌کند، اما مسئله اساسی در میان هم‌کنشی بین هویت فرد و جامعه، آن است که جامعه چه چیزی را به فرد می‌آموزد و چه انتظاری از او دارد. پس آنچه حاصل این تعامل است، آن است که فرد آرمان و آرزویی برای داشتن هویت خاص دارد و آنچه در جامعه از خود بروز می‌دهد می‌تواند با هویت مورد انتظار جامعه و هویت مورد نظر خود فرد، متفاوت و حتی در تضاد باشد. در اینجا نقش اساسی برعهده برنامه‌ریزان و سیاستگذاران، و به صورت مستقیم‌تر، آموزش‌دهندگان به فرد است.

در کنار هویتی که فرد برای تعریف از خود ارائه می‌دهد، هویت جمعی وجود دارد که «شامل خصوصیات و مؤلفه‌هایی است که باعث متمایز شدن افراد انسانی در مقابل افراد دیگر می‌شود. به هر حال، هویت جمعی مجموعه‌ای از خصوصیات ذاتی است که یک گروه اجتماعی یا یک جامعه در کلیت بشری را از سایر گروهها مشخص و متمایز می‌کند. البته این امر نسبی است و در ذیل این هویت می‌توان هویت‌های فرعی‌تر را مشخص کرد» (آزاد رجیبی، ۱۳۷۶: ۵).

هویت جمعی نیز نوعی خودآگاهی است که گروه در فرایند اجتماعی شدن و در ارتباط با گروهها یا واحدهای اجتماعی موجود در جامعه کسب می‌کند. برای این نوع از هویت مراتبی بر این اساس تعیین می‌گردد: هویت گروهی، قومی تا سطح ملی، قاره‌ای و جهانی.

هویت در سطوح بالاتر، یعنی در سطوح ملی و حتی قومی، تحت تأثیر سیاستگذارها و برنامه‌ریزیهای معین و نامعین قرار دارد که هر یک می‌تواند در دسته‌های مختلفی براساس منشأ آنها قرار گیرد. دسته‌ای از هویتها، «هویت مشروعیت‌بخش هستند که این نوع هویت توسط نهادهای غالب بر جامعه ایجاد می‌شود، تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند. این موضوع هسته اصلی نظریه سِنِت<sup>۱</sup> است. اما با نظریه‌های گوناگون مربوط به

ملی‌گرایی نیز همخوانی دارد. این هویت، هویتی است که از بالا و از سوی حاکمان برای جامعه ترویج می‌شود، اما منظور آن نیست که این هویت، هویتی با تعاریف جدید و بی‌سابقه است، زیرا باید به یاد داشت که سیاستگذاران بخشی از جامعه بوده و از درون آن ظهور می‌کنند.

نوع دیگر هویت، «هویت مقاومت» است، «این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از سوی منطق سلطه، بی‌ارزش دانسته می‌شوند یا داغ‌ننگ بر آن زده می‌شود. از همین‌رو، همان‌طور که کالهن<sup>۱</sup> در توضیح خود درباره ظهور خط‌مشی‌های هویتی مطرح ساخته است، سنگ‌راهی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه است». این شکل از هویت می‌تواند دو گونه باشد: گاه هویت سرخورده، که در اثر مرور زمان یا به صورت انقلاب، از ارزش و اعتبار آن کاسته و به عقب رانده می‌شود یا گاهی به صورت هویت اقلیت که هویت گروه‌های مخالفی است که در هر شکل از حکومت وجود داشته‌اند.

نوع سوم هویت، «هویت برنامه‌دار» است. «این نوع هویت زمانی پدیدار می‌شود که روشنگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مصالح و مواد فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این ترتیب، در پی تغییر شکل کل ساختار اجتماعی هستند» (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۴). این نوع از هویت را می‌توان هویت انقلابی - اصلاحی نامید، چرا که علاوه بر ایجاد دگرگونی در ساختار اجتماعی، ساختار ذهنی را هم دچار تغییر می‌کند که به تبع آن، ساختارهای عینی هم با وظایف جدید ایجاد خواهند شد.

این انواع از هویت بیشتر بیان‌کننده هویت‌هایی جمعی، به‌خصوص هویت‌های ملی - فرهنگی هستند که به اعتقاد بی<sup>۲</sup> وقتی از هویت ملی - فرهنگی صحبت می‌شود، به معنای نظام ارزشی متمایزکننده یک ملت است. «هویت ملی - فرهنگی یک مجموعه کاملی از نظام ارزشی یا هنجارهای عام در داخل اجتماع است که موجب تمایز خوب از بد و مطلوب از نامطلوب می‌شود» (بی، ۱۹۹۹: ۱). از سوی دیگر، در کنار این نظام ارزشی، عناصر دیگری نیز هویت ملی - فرهنگی را شکل می‌دهند که آنتادیوپ این نظام را در ذیل عنصر روان‌شناختی قرار می‌دهد و

عناصر دیگر را عناصر تاریخی - زبانی برمی‌شمارد و آنها را مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری هویت ملی - فرهنگی می‌داند. وی بیان می‌دارد که اهمیت عناصر فوق در موقعیتهای تاریخی و اجتماعی مختلف یکسان نیست و اگر یکی از آنها نباشد هویت ناقص می‌شود و تلفیق موزون این عناصر موجب ایجاد وضعیتی ایده‌آل است (روح‌الامینی، ۱۳۶۸).

### سیاستگذاری

حضور مؤثر و موزون این عناصر وابسته به برنامه‌های سیاستگذاران و مسئولان فرهنگی جامعه است، زیرا سیاستگذاران با اتخاذ سیاستهایی که به منزله سیاستهای عمومی به‌شمار می‌روند، اصولی را تبیین و اعلان می‌دارند که به مثابه الگو و راهنما، اقدامات و فعالیتهای لازم را در جامعه راهبری می‌کنند. از این‌رو، سیاستگذاران فرهنگی نیز در سیاستگذاری خود ناگزیرند که به سه جزء سیاست فرهنگی توجه کنند.

«نخست، هدفهای فرهنگی یا خواستها و اشتیاقهایی که فرهنگ جامعه به افراد آموخته است. دوم، قواعد رفتار اجتماعی که وسایل مشروع برای نیل به هدفهای فرهنگی را معین می‌سازد و افراد جامعه را مکلف می‌سازد تا برای رسیدن به هدفها، راههایی را دنبال کنند و از وسایلی بهره‌مند گردند که قواعد رفتار اجتماعی معین کرده است.

سوم، توزیع واقعی وسایل و فرصتها برای به‌دست آوردن هدفهای فرهنگی به شیوه‌ای مشروع و همساز با قواعد اجتماعی است. اینها را می‌توان وسایل نهادی شده نامید» (علوی تبار، ۱۳۷۳: ۱۰۳).

### ساختار

نهادهایی که در سیاستگذاری فرهنگی حضور دارند در درون ساختار قرار می‌گیرند که ساختار سیاستگذاری فرهنگی را شکل می‌دهند. «اشخاصی همچون هیئت‌رئیس<sup>۱</sup> و گرین وود<sup>۲</sup> ساختار را یک وسیله یا ابزار بسیار پیچیده کنترل می‌دانند که در فرایند روابط متقابل اعضا به‌وجود می‌آید، و به صورت دائم تجدید می‌گردد و در عین حال، آن روابط متقابل را تعیین

می‌کند» (اچ. هال، ۱۳۷۶: ۸۳). از این رو می‌توان گفت که ساختار سیاستگذاری فرهنگی از سویی در ارتباط با ارزشها و عقاید اجتماع است و از سوی دیگر، شکل‌دهنده به آن. این امر وقتی که با شکل‌گیری هویت ملی - فرهنگی ارتباط پیدا کند، به صورت امری ملموس خود را نشان می‌دهد، زیرا از طرفی سیاستگذاران فرهنگی برای اتخاذ سیاستهای خود لازم است که نسبت به ارزشها، علایق جامعه و ملت خود آگاهی داشته باشند و از سوی دیگر، برای آنکه بتوانند این آگاهیها را در جهت ایجاد یا تقویت مشروعیت خود قرار دهند، نیازمند آن هستند که بر هویت و آگاهیهای تأکید کنند که بیشتر خواسته‌هایشان را تأمین کند.

### انواع ساختار

چنان‌که گفتیم ساختارها به دو دسته ساختار عینی و ذهنی تقسیم می‌شوند. ساختارهای عینی مجموعه سازمانها، نهادها و اعضای این مجموعه است. از این مجموعه به عنوان تصمیم‌گیرندگان و تصمیم‌سازان یاد می‌کنند.

ساختارهای عینی را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: دسته‌ای از ساختارهای عینی، رسمی هستند که قانون و شهروندان تعیین‌کننده و مشروعیت‌بخش به آنها هستند. در کنار آن، ساختارهای عینی غیررسمی - انتصابی، هستند که به دست رهبران و رؤسا انتخاب می‌شوند.

ساختار ذهنی به طرز نگرش و جهان‌بینی سیاستگذاران نسبت به مسائل مختلف اطلاق می‌شود که موجب ایجاد رابطه‌ها و شکل‌دهنده به خواسته‌هاست و سیاستها براساس این خواسته‌ها و ذهنیتها پایدار می‌شود. زیرا تصور خواسته‌های دیگران در ساختار ذهنی سیاستگذاران، شکل سیاست پیدا می‌کند. در این راه، ابزارهایی برای رسیدن به خواسته‌ها و تصورات در شکل نهادها و ساختارهای عینی به وجود خواهد آمد. ساختار ذهنی نیز می‌تواند به ساختارهای ذهنی ایدئولوژیک و ساختارهای ذهنی رئالیست تقسیم شود.

ساختارهای ذهنی و عینی در هرگونه از ساختارها می‌توانند موجود باشند. مثلاً در ساختارهای اجتماعی، سیاسی و در مجموع همه نوع ساختاری، می‌توان این دو ساختار را از آنها منتزاع کرد، زیرا ساختار «برای مشخص نمودن طرز به‌هم‌پیوستگی یک مجموعه و ناهمگنی آن

با سایر مجموعه‌ها، و به عبارت دیگر، بیانگر نظم و نسق مجموعه‌ای از اشیاء، اجزا و نیروهایی است که به نحوی کنار هم قرار گرفته‌اند که کلی خاص را تشکیل می‌دهند» (آقابخشی، ۱۳۷۴: ۳۳۰). اما انواع ساختارها، خود در درون نظامی کلی‌تر قرار می‌گیرند، چنان‌که ساختارهای مختلف در نظام حکومتی به سوی اهداف خاصی حرکت می‌کنند. یکی از کارکردهای این ساختارها و تعاملات آنها با یکدیگر، موجب ایجاد هویت برای آن نظام و مآلاً برای اجزای این ساختارها می‌شود. مهم‌ترین ساختارهایی که در نظام هستند در ارتباط همیشگی خود بر هویت ملی ملت مؤثرند، ساختارهای سیاسی و اجتماعی هستند. ساختارهای اجتماعی برآمده و دربردارنده افراد جامعه و ساختار سیاسی نیز برآمده از اجتماع، ولی در عین حال شکل‌دهنده به آن نیز است.

### تأثیر ساختار بر هویت

مونتسکیو<sup>۱</sup>، اندیشمند فرانسوی، به تأثیری که ساختار می‌تواند داشته باشد، اشاره کرده و با بررسی ساختار اجتماعی که هویت جزئی از آن شمرده می‌شود، آن را مرتبط با ساختار دولتی می‌داند و بین این دو رابطه متقابل برقرار می‌کند. او به وجود ساختار ذهنی برای دولت که می‌تواند به تعیین سیاستهایی خاص منتهی شود اشاره می‌کند و آن را از ملزومات ساختار ذهنی می‌داند و با بیان آنکه ساختار متأثر از جامعه بوده و بر آن تأثیر می‌گذارد، می‌گوید: «هر یک از دولت‌ها، دارای یک «اصل» یعنی مجموعه‌ای از باورها هستند که در کلیتشان نظام هنجاری را برای نوع حکومتی که وجود دارد، شکل می‌دهند و برای آنکه دولت بتواند نظم اجتماعی مستدامی داشته باشد، این از ضروریات آن است. کلیت باورها مجموعه مرکبی را تشکیل می‌دهند که متناسب با هر یک از انواع قوانین اساسی موجود است و کارکردشان اساساً کارکرد یک ایدئولوژی است. این اصول هم حاوی ارزشها و هم آن چیزی است که در جامعه «شناخت» تلقی می‌شود: این اصول انسانها را وادار می‌کند که به شیوه‌های معینی عمل کنند و قدرت و ساختار اقتدار خاصی را در حکم نوع مشروع آن، به رسمیت بشناسند» (همیلتون، ۱۳۸۰: ۲۲).

دستیابی به این اصل یا «کلیت باورها» رسیدن به همان ساختار ذهنی موجود در ساختار سیاستگذاری است، زیرا این ساختار با اینکه «نظامهای سیاسی هر یک دارنده یک نوع ساختار ذهنی یا عینی خاص خود هستند، در یک چیز مشترک اند و آن اینکه، هر نظام سیاسی متضمن الگوی خاصی از جهت‌گیری به سوی کنشهای سیاسی است. به دیگر سخن، در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان‌یافته دربارهٔ سیاست وجود دارد که محصول فرایند جمعی تاریخ زندگی یک ملت است» (میری، ۱۳۷۸). بنابراین، ایجاد آگاهیهای خاص و رفتارهای ویژه نیز پیامد آن خواهد بود. ژرژ بلاندر<sup>۱</sup> در مورد چگونگی تأثیر ساختار بر رفتار انسانها بیان می‌دارد که ساختار اجتماعی مجموعه عوامل جمعی است که با ارتباط با یکدیگر، مجموعه‌ای به هم پیوسته، کلی و پیچیده را به وجود می‌آورند. ساختار به صورت چارچوبی بالنسبه ثابت، گذشته از آنکه نماد بیرونی جامعه مورد نظر را به صورت سلسله‌مراتبی از نقشها و شکل‌های تعارضی نیروها و نابرابریهای اجتماعی شکل می‌دهد، به فعالیتهای اجتماعی نیز جهت داده و محدودیتهای خاصی را بر افراد، تشکلهای و اجتماعات درون جامعه تحمیل می‌کند و بدین ترتیب، می‌تواند بر گروههایی که هویت خاص دارند، اعمال محدودیت کند و آنها را برای رسیدن و پیروی کردن از هویت خاصی، رهبری یا آنکه از قوه قهریه خود استفاده کند. علاوه بر این، ساختار همچنین نحوه تعامل افراد و گروهها، توزیع ارزشها و نقشها، تعیین جایگاه و موقعیت گروههای اجتماعی، و افراد را مشخص می‌سازد و می‌تواند آگاهیهای آنها را شکل داده و قالب بخشد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۶).

ناگفته پیداست که ساختار سیاسی در بین دیگر ساختارهای اجتماعی، دارای این امکان است که از قوه قهریه و امکانات و سرمایه‌ای که در اختیار دارد، در جهت هدایت ارزشها و آگاهیها بهره‌برداری کند.

اما اگر ساختارها دچار دگرگونی شوند و ما در خروجیهای دستگاههای تصمیم‌گیرنده درون ساختار شاهد چندگونگی باشیم، آنگاه باید منتظر نتایج متفاوت بود. چنان‌که اگر در ساختار سیاستگذاری فرهنگی یا هر ساختار اجتماعی دیگر، آموزش و پرورش افراد جامعه یکسان نباشد و دستگاههای متولی آموزاندن ارزشها و به عبارتی، انتقال فرهنگ، هر یک بر ارزشها و



هنجارهای خاص یا جنبه‌ای خاص از فرهنگ تأکید کنند، نتیجه آن ایجاد هویت‌های مختلف و گوناگون می‌شود که اگر این هویتها در یک عرض یا راستا نباشد، زمینه‌ساز معضلات مختلفی در جامعه می‌شود. چنان‌که در حالت عکس این امر، برگر<sup>۱</sup> و لوکمان<sup>۲</sup> معتقدند «هویت‌هایی کاملاً معین و مشخص هستند که از یک آموزش و پرورش ساده و یکسان و در جامعه‌ای که تقسیم کار در آنها بسیار ساده و توزیع دانش در حداقل باشد و از پیچیدگی‌های امروزی در این جوامع خبری نباشد، بیرون آمده باشد». از همین روست که امیل دورکیم<sup>۳</sup> و هربرت مید<sup>۴</sup>، جامعه‌شناسان برجسته، تأکید می‌کنند که «الگوها، رفتارها و هنجارهای منسجم نه تنها رفتارهای اجتماعی را برای دیگران قابل پیش‌بینی و روابط اجتماعی را متوازن و هماهنگ می‌کنند، بلکه به توقعات افراد نیز لگام می‌زنند و هویت آنان را برای خودشان آشکار می‌سازند و تحکیم و قوام می‌بخشند» (حیدری، ۱۳۸۰: ۱۰۷).

چنان‌که بیان شد، در بین ساختارهای اجتماعی، باید برای ساختار سیاسی در هویت‌مندی و هویت‌ساز کردن به معنای تولید نماد، انتقال، مصرف و تفسیر معانی، به دلیل برخورداری از قدرت معنوی و مادی، نقش و سهم درخور توجهی قائل بود. چنان‌که تعامل دو حوزه فرهنگ و سیاست در حفظ و پیشبرد جامعه و نظام سیاسی، همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، دارای اهمیت بسزایی است. «در ساخت سیاسی یک‌جانبه (یعنی در نظام‌های اقتدارگرا که در آن سیاست بر فرهنگ تغلب و هژمونی دارد)، هویت فرهنگی دارای ماهیتی تبعی و وابسته به قدرت سیاسی است و هویت فرهنگی درون‌گرا می‌شود، اما در مقابل، در نظام‌های سیاسی باز و مردم‌سالار، شکوفاسازی و رشد محوری هویت فرهنگی دیده می‌گردد و در رابطه سیاست و فرهنگ رابطه متوازنی است که موجب تحقق فرهنگ سیاسی مشارکت‌پذیر و رواج فرهنگ مدارا و تحمل عقاید مخالف و بهسازی فضا و بستر سیاسی می‌شود» (دهشیری، ۱۳۸۰: ۷-۱۵۴).

با این حال، چنان‌که گفته شد، ساختارها دوگونه‌اند: ساختارهای عینی و ذهنی. ساختارهای ذهنی برای آنکه شکل عینی به خود بگیرند، در ساختارهای عینی خودنمایی می‌کنند. پس در بین ساختارهای موجود، اهمیت ساختار ذهنی بیشتر است، زیرا چندگانگی در ساختار ذهنی

1. Berger

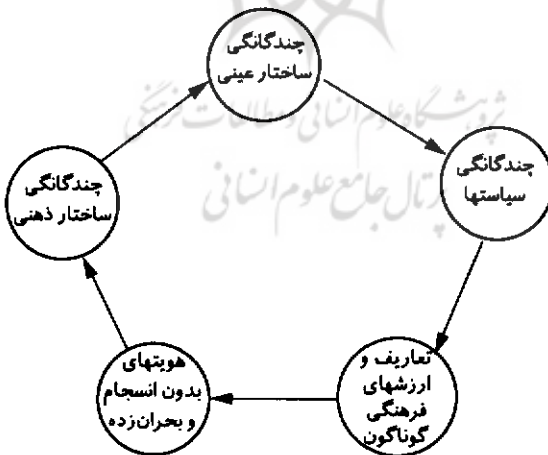
2. Lokman

3. E. Durkheim

4. G.H. Mead

به وجود آورنده ساختارهای عینی گوناگون می‌شود. همچنین چندگانگی در ساختارهای ذهنی، در عمل نیز سیاستهای چندگانه را به همراه دارد. نکته شایان ذکر آن است که اگر چندگانگی در ساختار ذهنی در هنگام تدوین سیاست، انسجام و پیوستگی خود را برای رسیدن و حرکت در مسیر اهداف نظام نداشته باشد، به حتم تزلزل و فروپاشی نظام را در پی خواهد داشت، اما تأثیر چندگانگی ذهنی موجود در ساختار سیاسی - فرهنگی نظام بر هویت، چنانکه در شکل ۱، نشان داده می‌شود، می‌تواند منجر به افزایش بحران هویت شود.

همان‌طور که نشان داده می‌شود، سیاستهای برآمده از ساختار ذهنی چندگانه، سیاستهای چندگانه را به همراه خود ایجاد و هر سیاستی در جهت اهداف خود، تعاریف و تفاسیر خاص خود را ارائه و برخورد و رودرویی جوان در برابر این تعاریف و آگاهیها، او را دچار تزلزل در تعریف از خود می‌کند، زیرا در برابر آموزه‌های گوناگون و گاه در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرد. از سویی ملی‌گرایی، سرزمین، زبان و نژاد را به ارمغان دارد و از سوی دیگر اندیشه‌های مذهبی و دینی به تبلیغ آداب و عقاید خاص خود می‌پردازد. برای نمونه، گرایش به قهرمانان ملی مانند سرخ‌جامگان که در برابر اعراب ایستادگی کردند؛ اگرچه گفته می‌شود سرکرده آنها شیعی بوده است.



شکل ۱: چگونگی تأثیر ساختار سیاستگذاری بر بحران هویت\*

\* ذکر این نکته حائز اهمیت است که تأثیر محیط بر این امر نباید فراموش شود.

جوانی که در برابر این تعاریف مختلف قرار می‌گیرد، در انتخاب ثابت و مستقل از هویت فرهنگی خود ناتوان است و اگر این تعاریف هر از چندگاهی دچار تغییر و تحول شود، بر شدت آن می‌افزاید و بحران هویت را تشدید می‌کند.

نکته قابل ذکر دربارهٔ مورد پیوستگی و دورانی بودن این نمودار، چنان‌که در قبل نیز بیان شد، آن است که ساختار ذهنی سیاستگذاران فرهنگی متأثر از جامعه است.

### هویت در ایران

جوانان ایرانی نیز در جمهوری اسلامی در برخورد با تعاریف و ارزش‌هایی که از سوی برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران آموزش و تعلیم فرهنگی، و بالاخص سیاستگذاران فرهنگی، ارائه می‌شود، دچار بحران در هویت فرهنگی خود می‌شوند، به‌خصوص که این امر آنها را در تعریف هویت ملی دچار مشکل می‌کند. در ذیل به ساختار ذهنی و سپس عینی در عرصه سیاستگذاری فرهنگی پرداخته خواهد شد تا برای رسیدن به این منظور آگاهی بیشتری به دست آید.

هویت ایرانی از گذشته‌های دور با این مشکل مواجه بوده که به حکومتی وابسته است که روی کار می‌آید. با این حال، این هویت در دو بعد فرهنگی تا دوران مشروطیت (که به سه بعد تبدیل می‌شود) در حال تغییر و تحول بود. علت آن هم تغییرات و جابه‌جایی‌هایی بود که در عرصه حکومت پیش می‌آمد. بُعدی به مذهب و دین زمانه برمی‌گشت و بعد دیگر، به سرزمین و زبان پارسی آنان مرتبط بود. بعد از دوران مشروطیت و ورود ارزش‌های مدرنیته به ایران و آشنایی تحصیلکردگان ایرانی با فرهنگ اروپای مدرن، بعد دیگری از هویت فرهنگی وارد این سرزمین شد و بعد چهارمی که در پی جهانی‌شدن در حال تکوین است. در ذیل، این ابعاد به صورت مختصر بررسی می‌شود.

۱- ایرانی‌بودن: کسانی که معتقد به این بعد از هویت هستند بر ملیت چندین و چند هزار ساله «ایرانی» که ریشه در تاریخ تمدن بشری دارد، تأکید می‌ورزند و آن را مناسب‌ترین گزینه برای هماهنگ و یکسان کردن هویت افراد جامعه می‌دانند. «پیروان این گرایش به شکوه و جلال شاهنشاهی باستانی، یعنی ایران پیش از اسلام، تأکید می‌کردند. آنها می‌خواستند موانعی را که به

باور آنها مذهب بر سر راه پیشرفت فرهنگی و علمی ایران قرار داده بود، از میان بردارند» (کاتوزیان، ۱۳۶۶: ۱۱۷).

این گروه به صورتی بر ایرانی بودن و هویت ایرانی تأکید می‌ورزیدند که گویی به این طریق تمامی مسائل حل می‌شود. در ایران معاصر نیز اگرچه اسلامی و شیعی بودن دارای جایگاه خاصی است با این حال، ایرانی بودن و هویت فرهنگی ایرانی جایگاه خود را دارد و به انحای مختلف خودنمایی می‌کند. عده‌ای از وطن‌دوستان مذهب پیشه در پی ادغام این دو برآمده و به ایران بعد از ورود اسلام صحنه می‌گذارند و ایران را از آن تاریخ به بعد برشمرده و آن را به مثابه بنیان هویتی خود تبیین می‌کنند. از این رو، هنوز شاهد آنیم که زبان پارسی، اعیاد ملی و تقویم شمسی از گذشته‌های دور باستانی ایرانیان پابرجا مانده است و شاهد عینی تر آن، گفتمانی است که از دوره اول ریاست جمهوری آقای خاتمی یعنی از ۱۳۷۶ مطرح شد و مربوط به گفت‌وگوی تمدن‌هاست که ضمن آن، تمدن ایرانی، دیگر تمدن‌های کهن را به گفت‌وگو فرامی‌خواند.

**۲- اسلامی بودن:** با ورود اسلام به ایران، رقیب تازه‌ای برای هویت ایرانی پیدا شد. اگرچه ذکر این نکته شایان توجه است که در این سرزمین، مذهب به عنوان بنیان هویتی سابقه دارد. این تازه‌وارد اگرچه نتوانست خود را کاملاً غالب سازد و هویت ایرانی را در خود مضمحل کند، اما آنچنان تأثیر شگرفی گذاشت که تاکنون کمتر ایرانی دیده می‌شود که مسلمان نباشد. از آن مهم‌تر، مذهب تشیع به منزله فصل جدانشدنی هویت ایرانیان پدیدار شد که درباره علت پذیرش این مذهب از سوی ایرانیان، بحث‌های گوناگونی انجام پذیرفته است که در اینجا مجال برای آن نیست.

پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران، و اتفاقات و چالش‌هایی که در کشور پدید آمد دین اسلام، و به خصوص مذهب تشیع، به صورت نهادینه شده‌ای در سیاست‌گذاری فرهنگی جای گرفت. امام خمینی (ره) به عنوان ثورسین این انقلاب و حکومت، در سخنرانی‌ها و نصایح خود تأکید همیشگی بر هویت اسلامی دارد و هویت فرهنگی موردنظر خویش را هویت اسلامی - انسانی عنوان می‌دارد: «باید کوشش کنید فرهنگ اسلامی - انسانی را جایگزین فرهنگ حاضر (ملی‌گرایی ایرانی) کنید» (کلام امام، ۱۳۶۴: ۴).

اما امام خمینی (ره) در مقابل ملی‌گرایی و هویت ایرانی قرائت جدیدی داشت و وقتی از ایرانی و فرهنگ ایرانی سخن می‌گفت، در واقع منظور فرهنگ نژاد و قومیت نبود، وی این «نژادپرستی را یک مسئله بچه‌گانه» می‌دانست و قضیه نژادبازی را ارتجاعی ذکر می‌کرد و معتقد بود «ملت ایران یک نقطه اتکا دارد و آن هم اسلام است». وی برخی از اجزای ملیت ایرانی را گبریت دانسته و آن را تأیید نمی‌کند. وی ایران را به مثابه زادگاهی محترم، و ملیت را در چارچوب اسلام پذیرفتنی قبول می‌داند، اما اساس را اسلام ذکر می‌کند و می‌افزاید: «ملی به معنای صحیح آن، نه آنکه در برابر اسلام عرض اندام نماید» (فوزی، ۱۳۸۰: ۱۴۱).

بدین ترتیب پدران و فرزندان انقلاب شروع به تقویت و تبلیغ تمام و کمال هویت اسلامی بدون توجه به ملیت ایرانی کرده و دست به ویران‌سازی نمادهای هویتی ایرانیان زدند، و هویت ایرانی و مدرن برای مدتی چند در بوته فراموشی سپرده شد.

۳- بعد مدرن: این بعد از هویت، قدمت کمتری در تاریخ هویت فرهنگی ایرانیان دارد؛ چراکه از دوران مشروطیت در ایران پیدا شد. در بحبوحه جریان مشروطیت، تفکرات روشنفکری مختلفی پدیدار شد. غرب‌محوری که در دو عامل عرفی‌شدن، سکولاریزم و لیبرالیزم تجلی پیدا می‌کند، از مشخصه‌های بارز این جریان به‌شمار می‌رود و به این ترتیب، مدرنیته از نگاه این روشنفکران، در غربی‌شدن تمامی وجوه آن معنا پیدا می‌کند و به این وسیله «خود» گذشته ایرانیان نفی و آنها در پی کسب هویت جدید برمی‌آیند.

این گروه از افراد بیان می‌داشتند که: «در برخورد با تمدن غرب متحیر شدیم. ما درهماوردی با این چالش تازه، حریفی نبودیم که همانند تجربه‌های گذشته مردانه بایستیم، شکست بخوریم و با اعتماد به نفس قبول شکست کنیم. بعد چون نیروهای شکست‌خورده به فکر تجدید قوا باشیم و دوباره برخیزیم. این بار جرئت به میدان رفتن را از دست دادیم. آن هویت مشخص و وقار ملی شکسته شد و به درپوزگی صنعت و تکنیک به پیشگاه رقیب رفتیم و اولین کاروان معرفت را فرستادیم و خود را نفی کردیم و این خود را نفی کردن هنوز با ماست. سؤالمان عوض شده و درد ما این شد که چگونه (از نوک پا تا فرق سر) مثل غرب بشویم. نتیجه این شد که محصول مشاهداتمان هم از غرب 'حیرت‌نامه‌نویسی' گردید» (رجایی، ۱۳۷۴: ۱۲۴).

آگاهی‌های جدیدی که از آشنایی با غرب نصیب ما شد، در مفاهیمی همچون عقب‌افتاده، جهان سومی، خاورمیانه‌ای، توسعه‌نیافته و... پدیدار شد که هر یک به‌وجود آورنده چالش هویتی و ترکیبی از هویت‌های جدید است.

۴- جهانی بودن: بعد چهارم هویت ما ایرانیان، در حال تکوین و گسترش است. این بعد تأکید بر هویت بشری و انسانی دارد که این جریان در پی فرایند جهانی‌شدن در حال پیدایی است. نمونه این بعد را می‌توان در بحثهایی که درباره پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی انجام می‌پذیرد، دید.

جهانی‌شدن با شکستن و از بین بردن مرزهای جغرافیایی ملی و نزدیک کردن زمان و مکان به یکدیگر، موجب ایجاد هویت جدید شد. «جهانی‌شدن هویت‌های فرهنگی را باز، منعطف، متکثر، تنوع‌پذیر، انتقادپذیر، متعامل، پذیرنده ارزش‌های بین‌الذهانی بشری و نیز متمایل به فرهنگی عام که مشکل از مجموعه‌هایی از الگوهای عقیدتی، ارزشی و هنجاری مورد توافق در سطح جهان است و در عین حال تأکید بر حفظ فرهنگ خاص خودی که شامل هویت‌های قومی یا محلی است، می‌گرداند» (دهشیری، ۱۳۷۹: ۷۶).

### مبانی هویت فرهنگی در ایران

برای بررسی این ابعاد هویتی و یافتن آنها در ذهنیت سیاستگذاران، کافی است که به قوانین جمهوری اسلامی ایران رجوع کنیم. قانون اساسی که به عنوان منشور نظام شمرده می‌شود، می‌تواند منبع اصلی شناسایی مبانی هویت‌سازی برای دیگر قوانین باشد؛ چراکه قانون اساسی به مثابه مادر تمام قوانین و راهنمای سیاستگذاران شمرده می‌شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دارای یک مقدمه و یک متن است. قبل از ذکر مقدمه، آیه «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» آمده است که بیانگر اتکای به قرآن در این نوشتار و حاکمیت فضای مذهبی بر آن، و همچنین ذکر کلمه کتاب و بینات در آیه، نشانگر فرهنگ‌ساز بودن است. به علاوه، در سطر اول مقدمه، قانون اساسی به شرح زیر معرفی می‌شود: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسیّن نهاد‌های فرهنگی،

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران براساس اصول و ضوابط اسلامی است که انعکاس خواست قلبی امت اسلامی است». در این معرفی، ابتدا نهادهای فرهنگی ذکر شده که خود بیانگر هدف مقنن به فرهنگ‌سازی است. همچنین در مقدمه آمده است، رسالت قانون اساسی، عینیت بخشیدن به زمینه‌های اعتقادی و ایجاد شرایطی است که در آن انسان با ارزشهای والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش می‌یابد.

همچنین دربارهٔ وسایل ارتباط جمعی گفته شده است که: «وسایل ارتباط جمعی (رادیو و تلویزیون) بایستی در جهت روند تکاملی انقلاب اسلامی، در خدمت اشاعهٔ فرهنگ اسلامی قرار گیرد و در این زمینه از برخورد سالم اندیشه‌های متفاوت بهره‌جوید و از اشاعه و ترویج خصلتهای تخریبی و ضد اسلامی جداً پرهیز کنید». بنابراین، قانونگذاران بر جنبه اسلامی بودن هویت تأکید اساسی دارند و خواسته‌های هویت‌بخشی خود را تحت این جملات ارائه و نشان می‌دهند. در ادامه، به مبانی هویتی در قانون اساسی اشاره و بیان خواهد شد که چگونه هویت‌های سه‌گانهٔ مذکور خود را در ساختار ذهنی سیاستگذاران و قانونگذاران نشان خواهند داد:

الف - در اصل اول قانون اساسی با معرفی نوع حکومت ایران به جمهوری اسلامی، نخستین چندگانگی خود را نشان می‌دهد. چرا که از سوی جمهوری بودن نظام، بر هویت مدرن و از سوی دیگر، اسلامی بودن آن بر هویت اسلامی و در نهایت ایرانی بودن نوع حکومت، بر هویت ایرانی تأکید دارد.

ب - در اصل دوم با برشماری پایه‌های ایمان همچون ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او، لزوم تسلیم در برابر امر خداوند، وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین، معاد و نقش سازندهٔ آن در مسیر تکاملی انسان به سوی خدا، عدل خدا در خلقت و تشریح، امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی، و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت در برابر خدا، به مثابه پایه‌های نظام جمهوری اسلامی برای شکل‌دهی زیربنای هویتی مردم کشور، خود بیانگر نگرش مذهبی مقنن به هویت جمهوری اسلامی است.

پ - در اصل چهارم با تأکید بر اینکه کلیه قوانین و مقررات حتی موارد فرهنگی باید براساس اسلام و موازین اسلامی باشد، این اصل را بر کلیه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر

حاکم می‌داند. بنابراین هر برنامه یا قانونی که تصویب و اجرا می‌شود، می‌بایست با موازین اسلامی همخوانی داشته باشد. هویت نیز از این امر مستثنا نیست.

ت - در اصل دوازدهم، دین اسلام به مثابه دین رسمی ایران و مذهب جعفری اثنی‌عشری به منزله مذهب رایج در کشور، معرفی شده است. این نکته بیانگر هویت مذهبی است که باید در چارچوب حکومت مذهبی تقویت شود.

ث - در اصل پانزدهم، بر دو گونه هویت تأکید می‌شود: یکی هویت ملی: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است» و دیگر هویت‌های قومی و محلی: «استفاده و تدریس زبانهای محلی و قومی در کنار زبان فارسی آزاد است». اما در اصل شانزدهم، با بیان اینکه زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است و این زبان نیز تدریس می‌شود، تأکیدی است بر هویت مذهبی و اسلامی.

ج - در اصل هفدهم، مبدأ تاریخ رسمی کشور بر اساس هجرت پیامبر اسلام (ص) تعیین شده و تاریخ هجری شمسی و هجری قمری معتبر دانسته شده است. بدین ترتیب، امتزاج ویژه‌ای میان فرهنگ ایرانی و اسلامی با حفظ دوگانگی خود (شمسی - قمری) نشان داده شده است و با انتخاب روز جمعه به منزله تعطیل رسمی هفتگی، بر هویت مذهبی تأکید شده است.

چ - پرچم رسمی ایران به رنگهای سبز و سفید و سرخ - که ریشه در دوران گذشته داشته است - اینک با شعار الله اکبر و علامت مخصوص جمهوری اسلامی، در اصل هجدهم، معرفی شده است که نشان از تلاش مقنن برای امتزاج دو هویت ایرانی - اسلامی دارد.

ح - در اصل هفتاد و دوم، مجلس شورای اسلامی موظف می‌شود که قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهبی رسمی کشور مغایرت نداشته باشد، که برای سیاستگذاران فرهنگی این وظیفه قطعی می‌شود.

خ - در اصل چهل و یکم، هویت ملی به صورت کامل پذیرفته می‌شود و حق مسلم هر ایرانی برای داشتن تابعیت کشور ایران به رسمیت شناخته می‌شود.

د - در اصل یکصد و هفتاد و پنجم بر دو هویت اسلامی و هویت مدرن تأکید می‌شود؛ چنان‌که در نهایت، هویت مدرن می‌بایست تحت لوای هویت اسلامی قرار گیرد. آنجا که بیان



شده است: «در صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد».

هویت مدرن همچنین در اصول بیست و سوم، بیست و چهارم و دیگر اصول مورد تأکید مقنن قرار گرفته و به رسمیت شناخته شده است. همچنین اختصاص حاکمیت انسان و جهان به خداوند، امامت امت و ولایت مطلقه امر را به فقیه اختصاص دادن، و ترسیم چارچوبی اجتماعی - اقتصادی به نحوی که موجب تسلط غیرمسلمانان بر مسلمانان ایرانی نشود، همگی ریشه در پایه‌های دیگر هویت مذهبی دارد.

این موارد همگی نشان‌دهنده وجود چندگانگی در قانون اساسی که به عنوان مرجع تمام سیاستگذاریها به‌شمار می‌رود، است. بدین ترتیب، ساختار ذهنی سیاستگذار فرهنگی ایرانی نمی‌بایست فراتر یا جدای از این منشور باشد و سیاستگذار موظف است به تمام جنبه‌های مختلف مکتوب و مستند قانون اساسی توجه کرده و در اتخاذ تصمیمات و سیاستگذاریهای خود به ابعاد اسلامی، ایرانی و مدرن هویت بیندیشد.

### چندگانگی در ساختار ذهنی و عینی فرهنگی در ایران

علاوه بر قانون اساسی، در اصول سیاستگذاری فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز ما شاهد این چندگانگی در ساختار ذهنی سیاستگذاران فرهنگی هستیم. همچنین با رجوع به اساسنامه‌ها، قوانین و نیز خط‌مشیهای سازمانها و نهادهایی که متولی امور فرهنگی کشور هستند از جمله وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سازمان ملی جوانان، شورای فرهنگ عمومی، جهاد دانشگاهی و حتی دانشگاهها و وزارت آموزش و پرورش و... که هر یک به نوعی با فرهنگ و هویت جوانان در ارتباط هستند، خواهیم دید که دچار همان چندگانگی موجود در قانون اساسی هستند. ما در اینجا از بررسی تک تک آنها خودداری می‌کنیم.

با این حال وجود چندگانگی در ساختار ذهنی سیاستگذاران فرهنگی در کشور انکارناپذیر است؛ چرا که سرزمین ایران وجود دارد، زبان فارسی تکلم می‌شود، تاریخ تمدن ایرانی هنوز سالانه در اذهان مرور می‌شود و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد، شیعه و مسلمان بودن

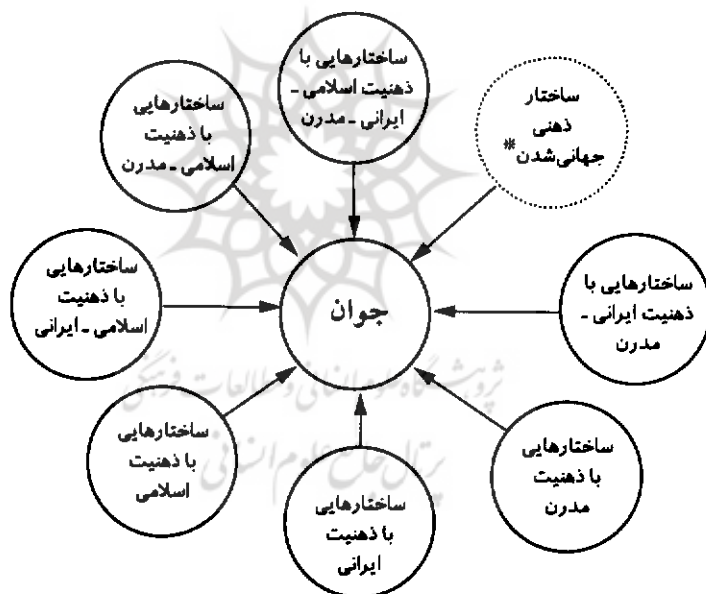
بیشتر ایرانیان جای هیچ انکاری ندارد، اسامی بسیاری از ایرانیان از نامهای اسلامی و شیعی است و فرهنگ جمهوری خواهی، آزادی طلبی مدنی و دیگر ارزشهای مدرن وجود دارد، جامعه جهانی فرهنگ مدرن را در خود هضم کرده است، خواسته های جوانی که در ایران زندگی می کند با خواسته های جوانی که در افریقا یا امریکا یا اروپا زندگی می کند با درجه اختلاف پایین یکسان است. این نکته شایان توجه است که اگرچه نمی توان در عالم واقع بین این ابعاد هویتی مرزبندی و آنها را از یکدیگر جدا کرد، اما وجود آنها نیز انکارناپذیر است.

چنان که بیان شد، چندگانگی در ساختار ذهنی موجب ایجاد چندگانگی در ساختار عینی می شود. چندگانگیهای ذهنی سیاستگذاران فرهنگی کشور از دو جهت موجب چندگانگی در ساختارهای عینی می شود. از سویی چندگانگی ذهنی موجب می شود که برای هر ذهنیت، ساختار عینی خاصی متولی شود، چنان که سازمان تبلیغات اسلامی در تلاشهای خود سعی در تقویت هویت اسلامی - شیعی دارد و از مدعیان اصلی در حوزه فرهنگ و هویت اسلامی - شیعی شمرده می شود. از همین رو ما می توانیم شاهد آن باشیم که نهاد یا سازمانی جنبه ای از هویت فرهنگی را که مورد تأیید اصول اساسی جمهوری اسلامی است در سرلوحه امور قرار دهد که این امر موجب ایجاد چالشهایی در بین نهادهایی که به موازی کاری در حوزه آفرینش نمادهای هویتی یا به عبارتی عام تر، فرهنگ سازی می پردازند، شود.

این موازی کاریها وقتی نامشخص و نامعین باشند، ساختارهای عینی را در برابر یکدیگر قرار می دهند و برآیند آن رودرروی، چیزی جز نامشخص بودن هویت رسمی نظام نخواهد بود. برای مثال می توان بین کالاهای فرهنگی که از سوی سازمان تبلیغات اسلامی، صدا و سیما و وزارت فرهنگ عرضه می شود، مقایسه ای صورت داد. نمونه عینی تر آن، مجوزهایی است که از سوی نهادی صادر می شود که در مقابل، نهاد دیگری آن را غیرقانونی دانسته و بر رقابتهای منفی دامن می زند. به علاوه، این چندگانگی وقتی به اوج می رسد که در کنار نهادهای فرهنگی که به طور رسمی از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی به منزله متولیان فرهنگی بر شمرده می شوند (که البته تعداد آنها نیز کم نیست)، به تعداد بسیاری از نهادهای غیررسمی که به فعالیت فرهنگی می پردازند نیز اشاره کنیم. بدین ترتیب با حجم وسیعی از ساختارهای عینی رسمی و غیررسمی در امور فرهنگی مواجه خواهیم شد.

از سوی دیگر، چندگانگی ذهنی سیاستگذاران فرهنگی بر سیاستها و خط‌مشیها و برنامه‌ریزیهایی که از سوی ساختار عینی به جامعه عرضه می‌شود، تأثیرگذار بوده و موجب می‌شود ما در سطح جامعه شاهد سیاستها و برنامه‌های گوناگونی باشیم که هر یک بر جنبه‌ای خاص از تعاریف هویتی تأکید می‌ورزند؛ سیاستهایی که اسلامی بودن و شیعه بودن را تبلیغ می‌کنند، سیاستهایی که بر ایرانی و ملیت ایرانی تأکید دارند و سیاستهایی که بر جنبه‌های دیگر هویتی صحنه می‌گذارند.

در شکل ۲، این وضعیت به شیوه منسجم‌تری نشان می‌دهد که چگونه جوان ایرانی در برابر آگاهیهای مختلف قرار می‌گیرد تا بتواند خود را تعریف کند.



شکل ۲: تصویری از چگونگی برخورد ذهنیهای چندگانه در سیاستگذاری فرهنگی در ایران بر جوانان

\* این ساختار ذهنی در کشور ایران هنوز در حال تکوین است، از این رو به صورت خطوط ناپیوسته نشان داده می‌شود.

چنان‌که تصویر نشان می‌دهد، جوان ایرانی برای پرورش در جهات مختلف زندگی خود، تحت تأثیر ساختارهای مختلف ذهنی قرار دارد. اگرچه باید بین ساختارهایی که به‌طور رسمی به این امور اقدام می‌کنند و ساختارهایی که به‌صورت غیررسمی و در کنار ساختارهای رسمی مشغول فعالیت‌اند، تفاوت قائل بود.

اما در اینجا ذکر این نکته اهمیت دارد که در کشور، اسلامی بودن و اسلامی شدن اصل است و برای تمامی دستگاههایی که از سوی دولت مبادرت به سیاست‌گذاری و اجرا می‌کنند شرط اساسی است، اما در عمل این دستگاهها با ساختارهای ذهنی متفاوتی که با توجیه قانونی همراه است، به برنامه‌ریزی و اشاعه سیاستهای مبتنی بر آن ساختارهای ذهنی اقدام می‌کنند.

برای جوان ایرانی اگرچه شاخصهای هویتی مختلفی همچون سرزمین ایران، تمدن ایرانی، گفت‌وگوی تمدنها، رستم، سهراب، اسفندیار، سیاوش، کاوه آهنگر، فرهنگ کهن، بزرگمهر، فردوسی، مردانگی، غیرت و...؛ امت اسلامی شیعه، حضرت علی(ع)، امام حسین(ع) و دیگر امامان(ع)، حضرت محمد(ص)، بلاد اسلامی در برابر بلاد کفر، محرم، عاشورا، شهادت، ایثار، ولایت فقیه، برادر مسلمان، امر معروف و نهی از منکر و...؛ آزادیخواهی، دانشگاه، انتخابات، آزادی بیان و اندیشه، ناسیونالیسم، شهروندی، عقلگرایی، انتقادپذیری، تساهل و تسامح، هنرپیشگان جهانی، بازیکنان مختلف و...

به طرق مختلف، چه از سوی رسانه‌های جمعی و چه از سوی رسانندگان پیامها، ارسال و تعریف می‌شود، اما از آنجایی که هویت اسلامی به عنوان هویت مشروعیت‌بخش است، دیگر هویتها را با چالش روبه‌رو می‌سازد. یکی از این موارد، در زمینه‌های مختلف مثل گزینش برای استخدامهاست که در پرسش از جوان، هیچ‌گاه از او درباره ایران‌زمین و هویت ایرانی پرسش نمی‌شود و شاخصهای اسلامی در ذهن جوان مورد بررسی و بازخواست قرار می‌گیرد. این امر به‌صورت عینی دیده شده است که جوان ایرانی به‌خاطر همین امر، دست به فراگیری موقتی آموزه‌های اسلامی زده تا از این امر گذر کند، چرا که خواسته‌های درونی وی با آن متفاوت است. بدین ترتیب جامعه ایرانی که جامعه‌ای جوان است و چنان‌که گفته می‌شود، دوسوم مردم آن را جوانان تشکیل می‌دهند، و همچنین جوانان هستند که در دوره‌ای مهم از تعریف هویت برای

خود هستند، بنابراین برای سیاستگذاران این امر اهمیت دارد که مخاطب اصلی برای آنان این قشر از جامعه است. همچنین، مشارکت‌کنندگان جوان، در عرصه جامعه بالاترین سهم را دارند. پس جوانان با ذهنیتهای ایجادشده از سوی سیاستگذاران که از راههای مختلف به آنها می‌رسد، چه آموزشی و پرورشی، چه ارتباطات صوتی و تصویری، چه مجامع عمومی و اجتماعی که با حمایت یا از سوی حکومت به اشاعه سیاستها می‌پردازند و دیگر رسانه‌ها، دست به تعریف خود زده و بدین ترتیب به کسب هویت ملی برای خود مبادرت می‌ورزند و خویش را با آن آگاهیها و تعاریف به دست آمده، در مقابل پرسش «چه کسی» معرفی می‌کنند.

جوان ایرانی با تعاریف گوناگونی از هویت ملی مواجه است که از سوی ساختارهای مختلف به او می‌رسد. جوان رقابت بین تعریفهای واقعیت موجود را می‌بیند و امکان انتخاب را حق خود می‌داند و اگر بتواند درست انتخاب کند، می‌تواند از بین تعاریفی که نهادها و ساختارهای مختلف برای او عرضه می‌کنند، یکی را برگزیند تا بتواند به آسانی به تعریف از خود دست یابد، اما جوان ایرانی در زندگی اجتماعی خود که او را به نام ایرانی، مسلمان و مدرن می‌بینند، خود را ملزم می‌کند که همه این تعاریف را قبول کند که پذیرش همه آنها، او را در جامعه‌ای قرار می‌دهد که از هر طرف محدودیتی برای او قائل می‌شوند، پس جوان در یک چند راهی قرار می‌گیرد که نمی‌داند باید رومی باشد یا زنگی یا آنکه بی‌رنگ.

بدین ترتیب، جوان با چند تعریف متفاوت نه تنها از مجامع رسمی روبه‌رو می‌شود، از جامعه و محیط اطراف نیز با تعاریفی که هر یک از ابعاد را تأیید یا تأکید و حتی تکذیب می‌کنند رودرو می‌شود. نتیجه آنکه جوان ایرانی دچار نامتعادلی و ناهمخوانی در آگاهیهای خود شده و با ایجاد شدن تزلزل در شخصیت که ناشی از آگاهیهای ناکافی یا متضاد است، دچار بحران هویت می‌شود.

برخی از نشانه‌های این بحران چنین است:

کاسته شدن تمایلات دینی و مذهبی در جوانان که بارزترین این امر، در کم‌توجهی آنها به مسائل شرعی در اجتماع، کم‌شدن میزان تمایل جوانان به نماز خواندن، افزایش روی آوردن به موسیقیهای غربی، زیاد شدن فاصله آنها نسبت به تعهدات اجتماعی و خانوادگی، گسترش خانواده‌های هسته‌ای، روی آوردن به مدلها و آرایشهای ظاهری غربی، کم‌شدن تمایلات

فداکارانه برای مملکت و گسترش فردمحوری و... که همه اینها می‌تواند ناشی از گسستگی هویتی جوانان با هویتی پایا و پویاست.

### نتیجه‌گیری

در این قسمت جا دارد که به این بحث اساسی پرداخته شود که جوان ایرانی چه باید بکند و چه تعریفی از خود باید داشته باشد. قبل از پرداختن به آن، ذکر چند نکته راهنمای خوبی می‌تواند باشد:

الف - ایرانی یا اسلامی یا مدرن بودن به تنهایی نمی‌تواند در جهان امروز وجود داشته باشد و انسانی که در سرزمین ایران زندگی می‌کند، نمی‌تواند جدای از این موضوعات باشد؛ چراکه از سویی در سرزمینی زندگی می‌کند که ایران نام دارد و دارای تمدن و تاریخ بسیار کهن و فرهنگ و زبان خاص خود است و از سوی دیگر، اسلام به‌مثابه دین مردم این سرزمین، از بدو ورود تا به امروز وجود داشته است و در دوران‌های مختلف دین رسمی مردم شناخته می‌شد و تمام وجوهات، مبانی و مظاهر آن در اشکال مختلف، در زندگی ساکنان این کشور نمود دارد، و در نهایت آنکه، مدرنیته با تمام مقاومتهای مخالفان خود، مورد پذیرش است و انسان غیرمدرن نیز با آنکه مخالف با این امر است، اما آن را در کنار خود می‌پذیرد. بدین ترتیب، نمی‌بایست حضور و وجود هر یک از این ابعاد هویتی را انکار کرد و نادیده انگاشت. چراکه اظهر من الشمس بودن آنها جای شک ندارد.

ب - برای آنکه سیستمی بر برون داد خود کنترل داشته باشد، لازم است تا نسبت به آنچه که وارد جامعه می‌کند و از آن انتظار بازخورد مثبت دارد، آگاهی و فهم یکسانی داشته باشد. خروج سیاستهای مختلف و گاه در تضاد با یکدیگر، نه تنها موجب تأثیر مثبت نخواهد بود، بلکه باعث سردرگمی مخاطبان و ایجاد مشکل در تشخیص و پیروی از آن سیاستها می‌شود.

این وضعیت برای سیاستگذاران فرهنگی مهم است تا نسبت به آنچه به عنوان هویت ملی و فرهنگی در برابر جوانان قرار می‌دهند، به اجماع ذهنی رسیده باشند و با شناخت ضرورتها و مقدرات خود و با استفاده از آگاهی به‌دست‌آمده از بازخورد، بتوانند سیاستهای آینده را

سنجیده‌تر و محکم‌تر اتخاذ کنند. پس برای سیاستگذاری مؤثر، ساختارهای منسجم که دارای کارایی باشد، شرط اساسی است؛ چه این ساختارها ذهنی باشد چه عینی. وجود ساختار منسجم بسیار بهتر از چند ساختار است که هر یک با ویژگی خاص خود عمل می‌کند.

پ - شناخت مفاهیم هویت راهگشای انتخاب بهترین است. سیاستگذاران فرهنگی در مرحله شناسایی مسئله، نیازمند کسب تعریف برای اجزای مسئله هستند. حصر و حد تعریف این امکان را به سیاستگذار می‌دهد که در انتخاب راه‌حل و بدیل از چندپارگی‌هایی یافته و با انسجام فکری راه‌حل مؤثرتر را برگزیند. پس سیاستگذاران فرهنگی کشور می‌توانند مفاهیم هویتی مناسب برای ساخت هویت ملی - فرهنگی را از طریق شناخت علمی و ادراکی و حتی با مشاهده به‌دست آورند.

ت - مفاهیمی که در مورد ابعاد سه‌گانه هویتی در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند این‌گونه بیان شود که هویت مدرن در معنای عام، هویتی است که نشان‌دهنده نوع جدیدی از طرز تلقی‌ها، نگرشها و جهان‌بینی انسانی است به طبیعت که با دیدگاه گذشته تفاوت دارد. در این نوع هویت، انسان به عقل، جایگاه و خواسته‌های خود در زندگی اجتماعی و طبیعت توجه می‌کند و برای خود حقوقی برای زنده بودن، حضور در بین دیگر انسانها، ارتباط با دیگر انسانها و... قائل است. لذا هویت مدرن نوعی اندیشیدن است.

هویت اسلامی نیز هویتی است که به گفته دکتر شریعتی، «عقیده» است. این نوع هویت، هویتی است که فرد در تفکر (احساسی) و ارتباط درونی با خالق و طبیعت، به‌دست می‌آورد. هویت اسلامی چیزی است که مختص به جامعه خاص نیست. به عبارتی، هویت اسلامی هویتی برخاسته از انسان نیست. سند اصلی اسلام، قرآن کریم، از سوی خدا فرستاده شده است و برنامه و آینده زندگی انسانها را به آنها نشان می‌دهد و شکل‌دهنده برنامه‌های انسانی است و به جرئت می‌توان گفت انسان‌ساز است.

اما هویت وطنی، هویتی است برخاسته از انسانها و برگرفته از اصول و قواعد انسانی که در جوامع مختلف وجود دارد. هویت وطنی مرتبط با زادگاه انسان و محلی است که او نسبت به آن وابستگی عاطفی داشته و حفظ آن را بر خود واجب می‌داند. ملموس بودن هویت وطنی، باور

آن را برای هر فردی میسر می‌سازد. ضرورت شناخت و درک این مفاهیم برای سیاستگذاری بسیار حائز اهمیت است. بنابراین، هویت ایرانی می‌تواند با توجه به خاستگاه سرزمینی، تاریخی، زبانی، آداب و رسوم و سنتی و... خود، جهت سیاستگذاری هویتی مورد نظر قرار گیرد.

ث - امروزه جهانیان با تمام ادعاهایی که در مورد جهانی شدن می‌شنوند، دولت - ملت‌هایی را می‌بینند که نسبت به ملیت، فرهنگ و تمدن خود تمایل خاصی نشان می‌دهند و در حفظ و پاسداری و توسعه آن از هیچ کوششی دریغ ندارند. ایران نیز نیازمند آن است که هویت و تمدن خود را با شکل و ساختار مثبت خود در عرصه جهانی عرضه دارد. اگر طبق نظر اندیشمندان، جهان به سوی موزاییک‌وار شدن پیش می‌رود، تمدن ایرانی نیز با قدمت خود که آن را در برابر هر حمله و هجومی حفظ کرده است، نیاز دارد گوشه‌ای از این موزاییک باشد.

ج - تأمین منافع ملی نیز از ضرورت‌های اساسی است که با ایدئولوژیهای انقلابی، امکان تحقق آن بسیار مشکل است. این وضعیت در اوایل انقلاب اسلامی و دهه‌های بعد از آن، به وضوح نشان داد که با حضور کشورهای مختلف با منافع متفاوت، شعارهای امت اسلامی و وحدت اسلامی کارایی لازم را ندارد. جنگ هشت ساله عراق علیه ایران و حمایت دیگر کشورهای عربی، نشان از بی‌تمایلی دیگر کشورها نسبت به پیوستن به شعارهای اسلامی و امتی ایران بود. نکته شایان ذکر آن است که در عرصه جهانی، بازیگران، دولت‌ها، با سرزمینهای خاص خود هستند نه ملت‌ها. از این رو، تعریف هویت برای ملت است نه دولت، زیرا دولت نشاندهنده هویت در برابر دیگر تعاریف است.

چ - در سیاستگذاری، ایرانی یا اسلامی بودن که دو بعد اصلی هویتی ما را تشکیل می‌دهد، باید هر کدام جایگاه خاص خود را داشته باشد. هر یک از این دو بعد هویتی، که در سیاستگذاری‌های فرهنگی حال حاضر سعی در ادغام آن دو - با اولویت هویت اسلامی - شیعی که به مثابه هویت ملی کشور ترویج و تبلیغ می‌شود - شده و گاهی در بیان هویت ایرانی، تاریخ شروع آن را بعد از ورود اسلام به ایران اطلاق می‌کنند و به منزله ایران اسلامی مطرح می‌گردد، می‌بایست مورد ارزیابی جدی قرار گیرد. زیرا هویت ایرانی و هویت اسلامی یکی نیست. هویت ایرانی متعلق به ملتی خاص با تاریخ مشترک، در سرزمینی معین و مشترک و با آداب و رسوم



خاص خویش است و این هویت برای ذهن فرد ایرانی بسیار روشن و پیداست و برای تعریف کردن خویش دچار تردید نمی‌شود زیرا بدون هیچ اندیشه و فکری، خود را در این سرزمین و وابسته به آن می‌داند.

هویت اسلامی مرز ندارد؛ این نوع هویت در دیگر کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی نیز وجود دارد، و البته اسلام در هر یک از این کشورها جلوه و رنگ و بوی خاص خود را دارد که متفاوت از دیگر کشورهاست و تنها اصول اولیه اسلام و تاریخ آن به صورت کلی مورد قبول همه کشورهای اسلامی است. اما در کنار همه این پذیرش‌ها، ما هنوز ملت عرب، ملت اندونزی، ملت ایرانی، ملت پاکستانی و... داریم که هر یک بر ملیت و فرهنگ خود تأکید می‌ورزند. پس سیاستگذاری فرهنگی ما می‌تواند برای داشتن کشوری منسجم و یکپارچه، دست به ترویج هویت ملی برای جوانان این مرز و بوم بزند، زیرا برای جوان ایرانی، هویت ایرانی ملموس‌تر و درک‌شدنی‌تر است.

جوان ایرانی می‌داند که در سرزمینی به نام ایران زندگی می‌کند و می‌داند که دارای تمدنی به نام تمدن ایرانی است و زبانی به نام زبان فارسی که از سوی دیگر زبانها نیز پذیرفته شده است و فرهنگ و آداب و رسوم خاصی که نه تنها در برابر تهاجمات دیگر فرهنگها خود را حفظ کرده، بلکه به عقیده بسیاری از اندیشمندان و نویسندگان تاریخی، دیگر فرهنگها را هم با خود همراه کرده است، در سرزمین او وجود دارند.

ذکر این نکته شایان توجه است که منظور از تأکید بر هویت وطنی به منزله ایجاد ناسیونالیسم افراطی نیست، بلکه هدف آن است که بر میزان وابستگی و پیوستگی جوانان به وطن خویش که امری طبیعی بوده و به رابطه مادر - فرزندی تشبیه می‌شود، تأکید شود. بدین طریق، جوانان از گسستگی فکری و تزلزل شخصیتی ناشی از ایجاد بحران هویتی رها شده و هنگام تعریف ملی خود، به آسانی می‌تواند بگوید که من کیستم، زیرا چنان‌که گفته شد، برای کسی که از پدر و مادر ایرانی و در سرزمین ایران به دنیا می‌آید، ایرانی بودن، چیزی ذاتی تلقی می‌شود چنان‌که در قانون اساسی، در اصل چهل و یکم، آن را «حق مسلم» برای انسان ایرانی در نظر گرفته است. پس در این مقال باید بین ناسیونالیسم و هویت ایرانی تمایز قائل بود. باید گفت

که ناسیونالیسم برای زمانی است که ما ایدئولوژی نداشته باشیم، اما واضح است که اسلام اصیل یکی از ایدئولوژیهای کامل امروزی است.

### پیشنهادها

- ۱- در ساختار سیاستگذاری فرهنگی می‌بایست مرکز هماهنگ‌کننده مقتدری وجود داشته باشد تا بتواند از چندگونگی سیاستها جلوگیری کرده و همگی در یک جهت و با یک چشم‌انداز حرکت کنند.
- ۲- دستگاههای مجری از لحاظ ساختار ذهنی نیازمند هماهنگی بیشتر، چه در داخل سازمان خود و چه در برابر دیگر سازمانها، هستند.
- ۳- تجدیدنظر در ساختارهای ذهنی سیاستگذاران و هدایت آن به سمت هویت وطنی - ایرانی.
- ۴- تربیت و گزینش انسانهای متخصص در زمینه سیاستگذاریهای فرهنگی که توانایی تقویت فرهنگ عمومی از طریق ایجاد الگوهای مناسب و مشخص را داشته باشند و در تقویت فرهنگ برای ارائه در سطح جهانی، به‌منزله فرهنگی از فرهنگهای جهان که توانایی پایایی را در کنار دیگر فرهنگها دارد، کوشا باشند.
- ۵- بررسی هویتی برنامه‌دار که بتواند به‌سوی هدف خاصی حرکت کند. برای مثال هویت وطنی - ایرانی را می‌توان در جهت توسعه و پیشرفت کشور ترویج و تشویق کرد.
- ۶- آموزش و ارتقای سطح مفاهیم هویتی در بین سیاستگذاران مبنی بر اینکه هر یک از هویتها چگونه و چه وقت از کارایی مناسب برخوردار است.
- ۷- توجه به مفاهیم اسلامی - ایرانی و مدرن و حتی جهانی‌شدن و پذیرش همه آنها به عنوان مسلمانی که وجود دارند.
- ۸- توجه به ضروریات و مقتضیات جهانی و توجه به منافع ملی در سیاستگذاریها.

## منابع

### الف) فارسی

- آقابخش، علی (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک ایران.
- اچ. هال، ریچارد (۱۳۷۶)، ساختار، فرآیند و ره‌آورد، ترجمه پارسیان و اعرابی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- برگر و لوکمان (۱۳۷۵)، ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فربرز مجیدی، تهران: علمی - فرهنگی.
- حیدری بیگوند، داریوش (۱۳۸۰)، «مسئله بحران هویت جوانان»، مجله نامه انجمن، ش ۴.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۰)، «تاثیر تحولات سیاسی - اجتماعی بر بحران هویت فرهنگی ایران معاصر»، فصلنامه نامه پژوهش، شماره‌های ۲۳-۲۲.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹)، «جهانی‌شدن و هویت ملی»، فصلنامه مطالعات ملی.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۴)، معرکه جهان‌بینی در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، تهران: شرکت انتشارات احیای کتاب.
- رجبی، آزاد و دیگران (۱۳۷۸)، «بنیادهای هویت جمعی»، کیهان فرهنگی، ش ۱۳۴.
- روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۵.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۸)، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران: عطار.
- علوی تبار، علیرضا (۱۳۷۳)، «ملاحظات اساسی در سیاستگذاری فرهنگی در ایران»، مجله راهبرد: ش ۳.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۰)، «امام خمینی، هویت فرهنگی و آینده انقلاب اسلامی»، فصلنامه نامه پژوهش، شماره‌های ۲۳-۲۲.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۶)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: پاپیروس.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.

- کلام امام(ره) (دفتر بیست و دوم)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی.
- میری، احمد (۱۳۷۸)، «تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ مردم ایران»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۶)، «تأثیر ساختار اجتماعی بر زندگی سیاسی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره‌های ۱۵۰-۱۴۹.
- همیلتون، پیتر (۱۳۸۰)، *شناخت و ساختار اجتماعی*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.

### ب) لاتین

- Bey, A (1999), *Secularity and Modernization: With special reference to Indonesia*, Kokugakuin University.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی